

فوریه  
۲۰۲۶

## تکرار خیانت یا تکرارِ تکرار: درباره جنگ و صلح کوردها

کمال خالق پناه



تصویر: watson/keystone/getty/reuters

در یک گزارش خبری یکی از اعضای «نیروهای دموکراتیک سوریه» (SDF) عبارت «دنیا خائن است» را روی گردنش نوشته بود، انگار می‌خواست این عبارت را بارها و بارها تکرار کنند تا از بر شوند آنچه را تجربه کرده‌اند و تجربه می‌کنند. هدف این نوشتار قبل از هر چیز تلاشی است برای فهم آنچه در میان کوردها به «خیانت قدرت‌های بزرگ به کوردها» معروف است؛ خیانتی که به شیوه‌ای پراگماتیستی بدون هرگونه مفهوم‌سازی و یا درک نظری تکرار می‌شود، و نه تنها تکرار می‌شود بلکه این تکرارها شمرده می‌شوند و همچون حقیقتی انکارناپذیر برای جهانیان و نه خود تکرار می‌گردد. حتی در فرم بازگو کردن آنچه بر کوردها گذشته است، تکرار خود را پنهان نمی‌کند. به همین دلیل، در این نوشتار سعی دارم به حقیقت تکرار به عنوان فرم پردازم و نه محتوای آن؛ نه خیانت سیاسی و نه خیانت ژئوپولیتیک، بلکه تکرار ساختاری خود تکرار. در چارچوب نظریه اجتماعی پسالاکانی این تکرار ساختاری را همچون سیمپتوم رابطه کوردها با خویشان در شرایط خاص روانی و اجتماعی دوران مدرن تحلیل خواهم کرد. ادعا این است که شکست‌های مکرر نه صرفاً محصول فقدان تضمین خارجی، بلکه نتیجه‌ی ناتوانی در گسست از فانتزی‌های بنیادین سیاست کوردی است. مقوله «تکرار» در این نوشتار یک ابزار تحلیلی است؛ به جای توصیف و بازگویی رویدادها، بر منطق درونی این تکرارها متمرکز می‌شوم. روش آن تحلیلی

روانکاوانه بر اساس مجموعه مفاهیم این سنت از قبیل فانتزیری، ژوئیسانس، دیگری بزرگ، فانتزی سیاسی و غیره است.<sup>1</sup>

### مقدمه

روی کار آمدن یا تثبیت نقش جولانی در نظم جدید سوریه صرفاً مربوط به جابه‌جایی بازیگران نیست. این لحظه را باید لحظه‌ی عریان‌شدن منطق سیاست جهانی دانست، لحظه‌ای که در تاریخ جهان مدرن قاعده است و نه استثناء. اما سوال این است که چرا به رغم اینکه تاریخ کوردها سرشار از چنین لحظاتی است باز هم به گونه‌ای با آنها برخورد می‌شود که انگار نخستین بار است آن را تجربه می‌کنند؟ در این لحظه، آنچه برای کوردها فرو می‌ریزد - و بارها و بارها فرو ریخته است - یک اتحاد نظامی نیست، بلکه یک فانتزی سیاسی است: فانتزی هم‌زمان دموکراسی، اخلاق و حمایت قدرت‌های بزرگ. پرسش این است که چرا این فروپاشی بارها و بارها تکرار می‌شود؟ چرا دانش، دموکراسی و فداکاری به سرمایه‌ی سیاسی پایدار تبدیل نمی‌شوند؟ و چرا شکست، به رغم آگاهی تاریخی، بازتولید می‌شود؟ بنابراین

---

<sup>1</sup> به دلیل اینکه ماهیت نوشتار ارائه تحلیلی از منطق آن چیزی است که شکست نامیده شده چندان دل‌مشغول توضیح نظریه‌ها نبوده‌ام. چارچوب مفهومی این نوشتار برآمده از ارجاعات ژیک به اروپای شرقی است. در باب معنای مشخص مفاهیم لاکانی از منبع زیر بهره گرفته‌ام: اونز، دیلن (1387) فرهنگ اصطلاحات لاکان. ترجمه مهدی رفیع و مهدی پارسا.

سوال این نیست که چرا به کوردها خیانت می‌شود<sup>2</sup>. سوال این است که چرا یک پروژه سیاسی خودش را بارها و بارها در موقعیتی قرار می‌دهد که خیانت ببیند؟ و باز هم ما نیازمند جمله معترضه دیگر هستیم و آن اینکه مجبورند، یعنی یک ضرورت رئالیستی حاکم بر وضعیت است. اما باز یک پرسش دیگر وجود دارد: چرا باوجود آگاهی از چنین ضرورتی، فانتزی نظری کوردها همچنان در دام خیانت است؟ بنابراین، در اینجا به دنبال انکار شرایط مادی نیستم، بلکه صرفاً پاسخ را در درون شرایط نمادین جستجو می‌کنم.

### تکرارِ تکرار

همه در باب اجبار به تکرار شنیده‌ایم، فروید آن را در مقاله «فراسوی اصل لذت» در پیوند با رانه‌ی مرگ معرفی کرد. این مفهوم توضیحی است برای اینکه چرا سوژه خود را بارها و بارها در موقعیت‌های رنج‌آور قرار می‌دهد. در روانکاوی وجود یک اجبار به تکرار مفروض گرفته می‌شود. این اصل که یک شخص تنها زمانی محکوم به تکرار چیزی است که ریشه‌های اجبار را فراموش کرده باشد؛ یعنی گذشته فرد و یا تاریخ یک گروه زمانی تکرار می‌شود که سوژه هنوز با حقیقت وضعیت خود آشتی نکرده باشد. در توضیحات

---

<sup>2</sup> در هر حال، صرف نظر از اینکه خیانت چه اندازه مفهوم درستی است، این سوال باید پرسیده شود اما نه با این عنوان که چرا به کوردها خیانت شد. زیرا در وهله اول بدیهی است خیانت شود. از طرف دیگر، پاسخ این پرسش به آن قدرتی بستگی دارد که مورد سوال است، مثلاً برای آمریکا بود و نبود کوردها در چارچوب سیاست‌های کلان خودش اهمیتی ندارد.

ژیژک قضیه به این شکل است که نه به این دلیل که سوژه نمی‌داند، بلکه چون چیزی در این تکرار برای او لذت‌بخش است. تکرار ساختاری تکرار به این معنی است کوردها نتوانسته‌اند به لحاظ حقوقی جایگاه خود در نظم جهانی را تثبیت کنند. آنچه برای نیروهای دموکراتیک سوریه اتفاق افتاد چیزی جز این نبود، به لحاظ اخلاقی به رسمیت شناخته شدند، به لحاظ نظامی استفاده شدند و در نهایت در سطح نهادی و حقوقی تثبیت نشدند. نبود چنین تثبیتی به معنای نمادین نشدن است و آنچه نمادین نشود، تکرار می‌شود. در وضعیت کوردی، تکرار یک ساختار دارد: مبارزه ← پیروزی نظامی یا اخلاقی ← اتکاء به آنچه دیگری بزرگ می‌نامند (حقوق بشر، اروپا، امریکا) ← فروخته شدن ← اتکا به روایت قهرمان-قربانی. ادعای من این است که این چرخه، ساختاری است و نه تصادفی. برای فهم این چرخه ساختاری، در همین فضای نظری مجموعه‌ای از مفاهیم را به خدمت می‌گیرم.

### داستان پدران

آنچه مدرنیته بر پایه آن بنیاد نهاده شده عبارت است از اینکه هیچ تضمینی وجود ندارد، از جمله تضمین اخلاقی و دینی. به عبارت دیگر، در سیاست جهانی هیچ دیگری بزرگی وجود ندارد، هیچ دیگری که عدالت را تضمین کند و یا بر اساس اخلاق عمل کند. این همان چیزی است که سیاست کوردی

آن را نپذیرفته است؛ نه تنها نپذیرفته بلکه در روایت خیانت آن را انکار می‌کند. می‌دانیم انکار قبل از هر چیز نپذیرفتن تروما است. انکار، انحراف است؛ امتناع از پذیرش این قضیه که تضمینی وجود ندارد. امتناع از پذیرش این قضیه که حق به صاحب حق تعلق ندارد. انکار بیانگر شکست است، شکست در اینکه هیچ چیز کامل نیست. بگذارید ما هم کمی منحرف شویم و پرسیم آیا چنین انکاری به معنای نوعی نابهنگامی تاریخی نیست؟ نابهنگامی تاریخی در رابطه با آنچه جهان مدرن نامیده‌اند، یعنی هنوز متعلق این جهان نیستی. بیایید مدتی به این پرسش بیندیشیم که به راستی کوردها در سطح آگاهی وارد زمانه مدرن شده‌اند؟ ادعا می‌کنم کوردها بارِ رنج زیستن در جهان مدرن را بدون ورود به آگاهی مدرن بر دوش می‌کشند. در سیاست کوردی پدر نمادین وجود ندارد، آنها به رسمیت شناخته نمی‌شوند، هیچ قرارداد غیرقابل نقضی وجود ندارد، دلیلش می‌تواند این باشد که فکر می‌کنند توهم داشتن حق کافی است.

در فقدان پدر نمادین، به جای تضمین فرودستان در سطح خیالی به خود معنا می‌دهند. کوردها می‌دانند تضمینی وجود ندارد، اما آن را انکار و آنچه جایگزین می‌کنند این فانتزی سیاسی است که یک فضای اخلاقی وجود دارد که اگر بر بنیاد اصول حقوق بشری عمل کنی، مورد پذیرش قرار گرفته و حمایت می‌شوی، غافل از آنکه اگر هیچ تضمین‌دهنده‌ای وجود ندارد و اگر این جهان اخلاقی فانتزی ماست، پس از آنکه این فانتزی فرو ریخت -و-

همواره و همواره فروریخته است- برای مدتی کوتاه به جای تحمیل این فانتزی خیالی، چیزی هیولالوش جایگزین ناتوانی در پذیرش فقدان تضمین در جهان مدرن می‌شود، پدری وقیح که دقیقا از همین آگاهانه خیانت کردن، لذت می‌برد و نه تنها لذت می‌برد که آن را به عنوان حقیقت سیاست توجیه می‌کند. او قدرتی است که قانون را نقض می‌کند و همزمان خود را صاحب حق می‌داند، چیزی شبیه ترامپ.

جالب خواهد بود بدانیم اگر پدر نمادین یک موجود واقعی نیست - و وجود ندارد- و مفروض گرفتن پدر اخلاقی فانتزی خود سوژه است، پدر وقیح همانی است آگاهانه خیانت می‌کند و آن را به عنوان حقیقت واقع تعریف کرده و از آن لذت می‌برد، و برای «خیانت‌دیده» چیزی جز اعتراض از درون فضایی که اصلا در جهان مدرن وجود ندارد، باقی نمی‌ماند. چنین اعتراضی همچون خود تصور خیانت دیدن بارها و بارها تکرار می‌شود، با این اختلاف که تکرار چنین اعتراضی بیانگر وابستگی به پدر وقیح است. ساده‌تر بگوییم، این قانون بی‌شرم روی دیگر همان تصور آرمانی فضای اخلاقی خیرخواه است. نتیجه‌ی گام برداشتن در سیاست کوردی چیزی جز این نیست که از پدر وقیح انتظار رفتار پدر نمادین داشته باشیم و یا به شکل دیگر، تقلیل پدر نمادین به پدر خیالی است.

برگردیم به تکرار تکرار، به تفسیر روانی آن تکرار ساختاری. چرا کوردها از تکرار خیانت‌ها درس نمی‌گیرند؟ بگذارید به آن ضرورت‌های واقع‌گرایانه

برنگردیم، اصلاً بحث بر سر جایگزینی صرف نیست، بلکه نوعی هم وجودی حضور دارد. آیا نوعی لذت فرودستی وجود دارد؟ اگر رنج چیزی بیشتر از خود رنج در خود دارد، نوعی مزاج، آیا این همان لذت پنهان ناشی از انکار نبود تضمین نیست؟ به نظر من البته که هست. چنین لذتی در همان روایت قهرمان-قربانی حضور دارد، لذتی در خدمت انکار نبود هیچگونه تضمینی؛ لذت فرودستی، لذت معنا دادن به فرودستی، لذتی که در شهید شدن در ضمن شکست وجود دارد، لذت باور داشتن به تضمین در زمانه‌ای که تضمینی وجود ندارد. نتیجه لذت ناشی از فرودستی، معنادار کردن شکست، و بیشتر از این، در نپذیرفتن مسئولیت شکست و نسبت دادن آن به چیزی است که وجود واقعی ندارد. اگر سیاست کوردی معنایی داشته باشد، همین انتظار داشتن تضمین از سیاست است. و اگر کمی بی‌رحم‌تر جلو برویم باید گفت شاید این بخشی از هویت سیاسی کوردهاست؛ به ما خیانت شد، هویت است.

زمانی کریس کوچرا گفته بود کوردها جنگ‌ها را می‌برند اما صلح‌ها را می‌بازند. به نظرم معنای این جمله مربوط است به آنچه نابهنگامی تاریخی کوردها نامیدیم. در جهان جنگ، دوست و دشمن مشخص است اما در صلح نه. جنگ مستلزم قهرمانی و فداکاری است اما صلح معامله است. امروزه همه این عبارت معروف را شنیده‌اند که صلح ادامه جنگ است اما با ابزارهای دیگر. اینجا بحث بر سر پذیرش این حقیقت است. معنای دیگر این حقیقت

همین کنارگذاشتتن و پذیرش نبود تضمین‌هاست. جنگ شفاف است و صلح مبهم. زندگی در وضعیت صلح نیازمند قانون، بوروکراسی، احداث کارخانه و جاده است؛ همین کارهای حوصله سر بر. در سیاست صلح مستلزم شناخت وضعیت بازی، کارت‌هایی که داری و حدس زدن کارت‌هایی که دارند است. در چنین وضعیتی برای بازی کردن به چیزی بیش از شجاعت نیاز هست.

آنچه کوردها در سوریه با آن رویاروی شدند صرفاً این نبود که جهان غرب یک داعشی سابق را به آن‌هایی ترجیح داد که دموکراتیک بودنشان را ستایش کرده بود. لحظه پساجولانی به تعبیر ژیکر لحظه حقیقت است، اینکه هیچ‌گاه تضمینی وجود نداشته است. اما می‌دانیم برای فرودستان همین باور به تضمین باقی مانده است و کنار گذاشتن آن شجاعتی عظیم‌تر از شجاعت در میدان نبرد می‌طلبد. ساده‌ترین کار بازگشت به روایت قهرمان-قربانی و روایت خیانت است. و این تکرار تکرار است.

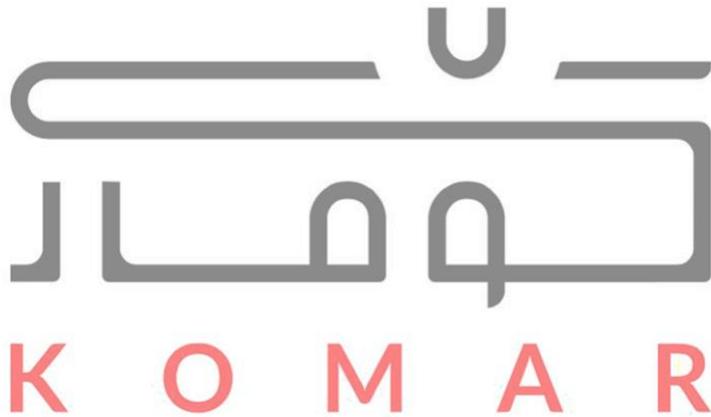
گسست از این تکرار نیازمند فداکاری است و نه عاقل‌تر شدن، فدا کردن آن چیزی که به ما لذت می‌بخشد، آنچه به ما معنا می‌دهد، پذیرش مسئولیت شکست بدون هیچ‌گونه توجیهی. این بیرون آمدن از آن موضعی است که هگل روح زیبا نامید؛ فاعلی که قربانی است اما از پذیرش واقعیت سیاست سرباز می‌زند. پذیرش اینکه بقا از معنا مهم‌تر است، پذیرش اینکه شکست، خیانت نیست بلکه یک داده قابل تحلیل است. قابل تحلیل بودن یعنی

ایده‌ی حق بدون داشتن بنیانِ مادی توهم است، یک کالای مصرفی است. باور آوردن به اینکه در تمام این مدت فقط یک کالای مصرفی بوده‌ای، فداکاری می‌خواهد. این فداکاری طاقت‌فرسا نیازمند دست‌کشیدن از خود و ابداع یک خود دیگر است. سیاست آنجایی آغاز می‌شود که دیگر نگوئیم ما حق داشتیم.

فراتر از آن بیایید قبول کنیم امپریالیسم با سوژه‌ای مشکل دارد که الگو می‌سازد و نظم نمادین موجود را به چالش می‌کشد. سرمایه‌داری با الگو مشکل دارد و نه خشونت. فاجعه کوردها این نیست که غرب به آنها خیانت کرد، بلکه این است که هنوز طوری عمل می‌کنند که انگار نباید خیانت اتفاق می‌افتاد. کوردها ساده لوح نیستند و پایبندی به اصول ضعف نیست، اما نمی‌توان از پدر وقیح انتظار رفتار نمادین داشت و یا اینکه پدر نمادین را به تصورات خیالی خود تقلیل داد. علاوه بر این، بایستی با روایت قهرمان-قربانی خداحافظی کرد، حق داشتیم را کنار گذاشت، با پدر وقیح قطع رابطه کرد، به این معنی که دیگر نپرسیم چرا ما را فروختند، بلکه بپرسیم چرا خود را قابل فروش کردیم. همه این‌ها به این معنی است بدون هیچ تضمینی دوام بیاوریم، نه اینکه سوژه‌ای تراژیک باشیم، همان‌هایی که حق دارند اما زیبا می‌میرند.

مهمترین نتیجه نظری این نوشتار بازاندیشی در مفهوم شکست و خیانت است. شکست فقدان پیروزی نیست؛ در زمینه کوردی نشانه نوعی انسداد

سوژگی و رابطه با دیگری بزرگ مفروض شده است. نتیجه سیاسی چنین بحثی متضمن بازاندیشی در مفهوم سیاست و مدیریت صلح و شکست است. مهمترین بعد فرهنگی بازاندیشی، ژوئیسانس رنج است و در نهایت بایستی دشواری و آسیب‌زا بودن این گسست را تحمل کرد.



<https://govarikomar.org>